

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۲۲ آذر ۱۳۹۹

موضوع کلی: قاعده جبّ

مصادف با: ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۴۲

موضوع جزئی: خاتمه _ دو فرع و بررسی آنها

جلسه: ۲۲

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خاتمه

از بحث های مربوط به قاعده جب تنها دو فرع باقی مانده که این دو فرع را هم انشاء الله متعرض شویم، دیگر بحثی باقی نمی ماند.

فرع اول

فرع اول این است که اگر کافری در اثناء عبادت مسلمان شود، آیا این مشمول قاعده قرار می گیرد یا نه؟ مثالش در مورد ماه رمضان است که کسی کافر است اما از مفطرات چیزی برای او پیش نیامده. وسط روزه ماه مبارک رمضان مسلمان می شود. در اینجا بحث است که آیا قاعده جبّ شامل این مورد و این مجموع می شود یا نه؟

اقوال

۱. یک قول این است که قاعده جب نسبت به مجموع این عبادت جاری می شود و جب محقق می شود، لذا به طور کلی نه روزه مقدار باقی مانده از روز بر او واجب است روزه بگیرد و نه قضاء آن بر او واجب است.

۲. قول دوم این است که جب نسبت به این عبادت محقق نمی شود و اگر به نحوی است که امکان اداء آن وجود دارد، باید اداء کند. و اگر امکان اداء نیست، قضا آن را به جا بیاورد. مثلاً وقتی اواخر یا اواسط روز مسلمان شد، دیگر امکان اینکه این روزه را ادائاً به جا بیاورد و دوباره روزه بگیرد نیست و لذا قضاش بر او واجب است.

۳. قول سوم این است که نسبت به ما مضی جبّ محقق می شود اما نسبت به ما بقی جبّ محقق نمی شود. لذا باید از این به بعد به عنوان یک مؤمن مسلمان اتیان کند به این عبادت و عبادت را انجام دهد. فرض یا تصویرش در این مثال طبق این قول این است که تا حالا که چیزی از مفطرات انجام نداده و از فجر تا به حال (درست است که مسلمان نبوده) اما امساک کرده و از این به بعد چون مسلمان شده باید امساک کند به نیت روزه و این مورد قبول واقع می شود. بنابراین اگر نسبت به باقی مانده اتیان و امساک نکند، قهراً این روزه بر او واجب می شود. این سه قول و سه نظر در اینجا ذکر شده است.

در بین این اقوال باید دید کدام یک از آنها با ادله سازگار تر و هماهنگ تر است.

نظر صاحب عناوین

صاحب عناوین معتقد است که در این فرض آنکه با دلیل سازگارتر است و اوفق است، قول سوم است. عبارت ایشان این است: **و الاوفق بالدلیل هو الاوسط**، آنچه که با دلیل سازگارتر است، قول وسط است. **فهل یجبّ هنا ایضا أو یجبّ ما مضی دون ما بقی أو لا یجبّ مطلقا**. اوسط عبارت است از قول به جب ما مضی دون ما بقی. آن مقداری که گذشته، جب می شود و نسبت به ما بقی ساقط نمی شود. لذا اگر چه که در اثناء عبادت است ولی باید این را اتیان کند.

بررسی نظر صاحب عناوین

اینکه میفرماید: **اوفق بالدلیل**، باید دید که دلیل چه اقتضایی دارد. واقعا آیا این حرف درست است یا خیر؟ عمده دلیل ما در اینجا روایت **الاسلام یجبّ ما قبله** است. **الاسلام یجبّ ما قبله** در واقع دلالت می کند بر اینکه آن چیزهایی که به واسطه اسلام واجب شده و ناشی از اسلام است، این قطع و منهدم می شود و دیگر بر او قضائش واجب نیست. در اثناء عبادت فرض این است که این فرد مسلمان شده است؛ خطاب در مورد این عبادات در زمان کفر هم شامل او بوده. یعنی بنابر اینکه کفار مکلف به فروع اند، از صبح بر او روزه گرفتن واجب بوده. پس، از صبح بر او واجب بوده که روزه بگیرد ولی نگرفته، الان که مسلمان شده، می گوید آن خطاب و آن تکلیفی که بر عهده او بوده برداشته شده است. می خواهیم ببینیم واقعا کسی که نیت روزه نداشته، فرض هم این است که عدم امساکش هم به نیت صوم نبوده. بر او واجب بوده روزه بگیرد و نگرفته است، آیا می توانیم بگوییم از حین اسلام بر او واجب است روزه گرفتن؟ به عنوان عبادت بر او واجب است که روزه بگیرد؟

این مقداری مشکل است. اینکه ایشان فرموده: **و الاوفق بالدلیل هو الاوسط**، این شخص در یک عبادتی که به هر حال مجموعش یک عمل حساب می شود، و قابل انفکاک از هم نیست، جزئی از عمل او صرفا امساک بوده و قابلیت این را داشته که به عنوان عبادت محسوب شود، چگونه ممکن است که بخش دیگری از عمل به عنوان صوم بر او واجب شود که انجام دهد. اصلا این امکان برای او فراهم نیست چون نه نیتش را داشته و نه اعتقادی داشته، این شخص بعد از ظهر رمضان اسلام آورده است، دو ساعت به غروب اسلام آورده، حال اصلا امکان اینکه ما او را وادار به اتیان به این واجب کنیم وجود دارد؟

حق در مسئله

به نظر می رسد آنچه که با ادله اوفق است، قول به سقوط است مطلقا. او به هر حال در اثناء عبادت مسلمان شده و لذا چه بسا این قابلیت وجود ندارد ما عبادت او را به دو بخش تقسیم کنیم و نسبت به بعض بگوییم جب صورت می گیرد و نسبت به بعض نه، لذا باید قائل به جب و سقوط شویم مطلقا و بگوییم آن عبادت از او ساقط می شود چون اگر بگوییم نسبت به ما مضی فقط جب صورت می گیرد، و مابقی بر او واجب است، پذیرشش مشکل است. اگر هم بگوییم نسبت به

قبل اصلا جب صورت نمی‌گیرد، این هم مشکل است و مخالف با اطلاق دلیل است. لذا به نظر ما و آنچه که در این فرض می‌توانیم بگوییم و اوفق با دلیل است، قول به جب است مطلقاً.

فرع دوم

فرع دوم در رابطه با واجبات موسعه است.

واجبات موسع بر دو قسم اند. بعضی از این واجبات ما دام العمر موسع اند مانند نماز زلزله یا قضاء صلوٰة یومیه یا ندور. به هر حال این واجبات ما دام العمر توسعه دارند.

یک سری از واجبات در وقت خودشان سعه دارند و مادام العمر نیستند. مانند نماز ظهر که وقتی وجوب پیدا می‌کند و وقت داخل می‌شود، تا نزدیک مغرب وجوبش باقی است و دارای سعه است.

در مورد واجبات موسعه به طور کلی این بحث مطرح شده که اگر کافری مسلمان شد و اسلام او در زمانی بود که مقداری از وقت واجب گذشته لکن هنوز زمان برای ادای واجب باقی است؛ مثلاً یک ساعت از ظهر گذشته مسلمان شده و می‌تواند وضو بگیرد و شرایط را تحصیل کند و نماز را اتیان کند. یا مثلاً نمازی از گذشته به عنوان زلزله بر او واجب بوده و انجام نداده، الان که مسلمان شده، فرصت اتیان آن نماز در وقت خودش هست. فرض هم این است که این‌ها هیچکدام قضا نیستند چون ما قبلاً گفتیم (قضای نمازهای کافر به واسطه قاعده جبّ مطلقاً برداشته می‌شود و قضا بر او واجب نیست) حال سوال این است که ادائاً باید آن عبادت را به همراه شروط لازمه اش در وقت باقی مانده انجام دهد؟ این پرسش چه در موسعات مادام العمریه و چه در غیر آن، جاری است.

اقوال

اینجا سه وجه می‌توان برای این ذکر کرد.

۱. یکی اینکه بالاخره این شخص قبل از اینکه اسلام بیاورد مخاطب به این خطاب بوده است و بر طبق الاسلام یجب ما قبله. کافر اگر اسلام بیاورد ما قبلش منهدم می‌شود و بخشیده می‌شود و پاک می‌شود. حال اسلام آورده و فرض هم این است که این وجوب قبل از زمان اسلام دامن و گریبان او را گرفته است. نماز مربوط به زلزله یا نماز مربوط به ظهر قبل از اینکه مسلمان شود بر او واجب بوده است. پس این در واقع تکلیف و وجوبی است که قبل از اسلام به او متعلق شده است. الاسلام یجب ما قبله می‌گوید هر چیزی که به واسطه اسلام بر تو واجب می‌شود، برداشته می‌شود. این وجوب‌ها هم ناشی از اسلام است؛ اگر مسلمان می‌بود باید نماز می‌خواند و یا باید نماز آیات می‌خواند بخاطر زلزله. پس به این اعتبار باید بگوییم قاعده شامل او می‌شود و اتیان به واجب موسعی که هنوز وقت برای اداء آن واجب با شرایط خودش موجود است، لازم نیست. این دلیل قول به سقوط است.

۲. قول دوم، قول به عدم سقوط است. به این معنا که قبل از اسلام تکلیف به عهده او بوده است. مثلاً «أقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق الليل» گریبان او را گرفته یا دستور به اقامه نماز زلزله گریبان او را گرفته. الان بعد از اسلام شک

می‌کنیم که آیا آن تکلیفی که به عهده او ثابت بوده و هنوز وقتش باقی است، آیا بر عهده این شخص است یا خیر؟ استصحاب اشتغال ذمه می‌کنیم و می‌گوییم بله، در این فرض همان تکلیف به عهده او باقی است. پس باید اتیان به واجبات کند.

۳. قول سوم تفصیل است و به نوعی در مقابل اطلاق آن دو قول یا دو احتمالی است که ذکر کردیم و آن تفصیل بین واجبات موسعه مادام العمریه و غیر آن است. طبق این قول در مثل نماز ظهر دلیل ندارد بگوییم بر او واجب نیست. بلکه بر او واجب است و باید بخواند و لا مجال برای حکم به سقوط.

اما در مورد نماز زلزله و امثال این‌ها، دلیلی ندارد که بگوییم بر او واجب است. این سه قول در مسئله وجود دارد.

نظر صاحب عناوین

صاحب عناوین قائل به سقوط است مطلقاً. می‌گوید به طور کلی واجبات موسعه به واسطه اسلام ساقط می‌شوند و الاسلام **یجب ما قبله** شامل این‌ها می‌شود. به نظر ایشان الاسلام **یجب ما قبله** اقتضا می‌کند هر آنچه که قبل از اسلام بوده، منهدم شود و قطع شود و پاک شود ولو اینکه مقداری از وقت برای اداء این تکالیف باقی مانده، آنوقت مثال می‌زند و می‌گوید فرض کنید که کافری در ماه شوال مسلمان شود، اینجا قطعاً قضا بر او واجب نیست و نمی‌توانیم بگوییم چون این آقا از این ماه رمضان تا ماه رمضان آینده وقت دارد، حال که ماه رمضان را روزه نگرفته، پس بر او واجب است قضای آن را به جا آورد. اینجا نمی‌توانیم بگوییم. او باید ماه رمضان روزه می‌گرفته ولی نگرفته، این تکلیفی بوده که از ناحیه اسلام بر او الزام شده و او انجام نداده. لذا الان باید قضا کند آنگاه اگر در واجبات موسعه مادام العمریه اینچنین بود، در غیرش هم همین است و چه فرقی است بین این دو قسم واجب؟ پس به نظر ایشان باید به طور کلی قائل به سقوط شد و قاعده اقتضا می‌کند کافری که مسلمان شده، بر او اتیان به این واجب در وقت باقی مانده به صورت اداء و با شرایط خاص خودش واجب نباشد. بیانی است که صاحب عناوین دارد.^۱

حق در مسئله

حق آن است که باید تفصیل داد بین این دو دسته واجب. بالاخره در واجبات موسعه مادام العمریه مثل قضای نمازهای یومیه واجب و جوب قضا متفرع بر این است که عنوان فوت صدق کند. یعنی باید بگوییم قضا بر کسی واجب است که این عمل از او فوت شود. کسی که عمل را انجام نداده و ترک کرده، از دید روایت کالعدم محسوب می‌شود. آنجا نمی‌گویند فوت شد از او، آنجا می‌گویند نماز را ترک کرد ولی این ترک کالعدم است. پس دیگر نسبت به این شخص وجوب قضا معنا ندارد. بنابراین الاسلام **یجب ما قبله** اقتضا می‌کند واجبات موسعه ای مانند قضای صلوٰة یومیه یا قضای نماز زلزله، کنار برود.

۱. عناوین، ج ۲، ص ۵۰۳.

اما در مورد مثل نماز ظهر که نماز واجب شده و وقتش داخل شده، آن شخص هم بعد از اذان مسلمان شده، بحث این است که او از الان فرصت ادای تکلیف را دارد. وقتی امکان اداء دارد مثل این است که این تکلیف الان یقه او را گرفته. یعنی اگر این تکلیف از وقت خودش در زمانی که کافر بود یقه او را گرفت اما به خاطر کفرش و اینکه الان مسلمان شده، آن نادیده گرفته شده. اما الان که مسلمان شده، بالاخره فرصت اداء دارد و خطاب الان گریبان او را گرفته است. این مثل یک تکلیف جدید است و مانند این است که مغرب بشود و تکلیف گریبان او را بگیرد. وجوب صلوة از الان گریبان او را می‌گیرد یا به تعبیر دیگر آن مانعی که داشت بر طرف شده و لذا الاسلام يجب ما قبله نمی‌تواند از این به بعد آن تکلیف را از عهده او بر دارد.

پس به نظر می‌رسد که نسبت به این قسم از واجبات موسعه باید قائل به عدم سقوط بشویم.
هذا تمامُ الكلام في الفرع الثاني.

سوال:

استاد: همان جا هم گفته اند اگر استطاعت باقی باشد، واجب است. اما اگر استطاعت زائل شود واجب نیست. یکوقت می‌گوییم نمازی که در اثر زلزله واجب می‌شود، وجوبش فوری است و اگر در همان آن که می‌تواند نخواند، پس باید بعدش قضا کند. آنجا می‌توانیم بگوییم که نسبت به او وجوب قضا معنا ندارد. اما اگر گفتیم وجوبش فوری نیست، این اگر آن اول نخواند، درست است که معصیت کرده نخوانده، اما آن بعد هم بر او واجب است ادائاً نه قضائاً.

سوال:

استاد: صاحب عنوانین گفته: قضاء الصلوة اليومية، قضا واجب موسع است. می‌خواهد بگوید که قضای نماز های واجب یومیه یک واجب موسع است. این مثالی است که ایشان ذکر کرده و ما هم در تفصیلی که اختیار کردیم، کاری به قضای نماز های یومیه نداریم. در مورد نماز زلزله هم ایشان بحث قضا را مطرح نکرده است. عبارت ایشان این است: والاقوى السقوط سيمًا بعد ملاحظة أن واجبات الموسعة مادام العمر كصلاة الزلزلة و قضاء الصلوة يومية و نظائر ذلك من العبادات و النذور فإنه لا ريب في سقوطها بالاسلام. در کنار نماز زلزله، قضای نماز های یومیه را هم گفته و گفته این هم از واجبات موسعه است. ما در خود واجبات موسعه عرض کردیم دو قسم داریم. لذا قضای نماز های یومیه اصلاً ذکرش در اینجا شاید خیلی مناسب نباشد، ولی بالاخره در واجبات موسعه می‌توانیم بگوییم که یک بخشی از آنها اینچنین هستند.
«والحمد لله رب العالمين»